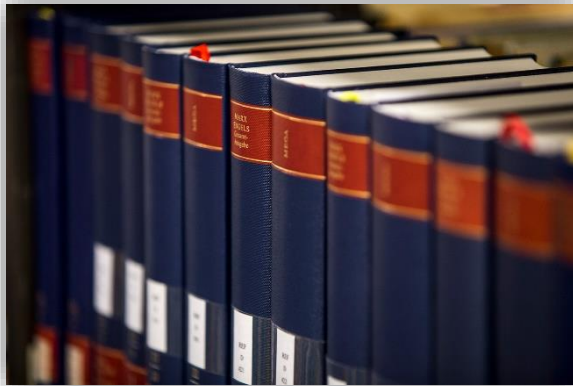


سهمی در بازنمایی زمینه‌ی نظری جلد سوم کاپیتال

علی رها



«اندیشه‌ها همواره با تارهایی نامرئی به پیکره‌ی مردم متصل‌اند»^۱

مارکس

۱ - طرح بستر کلی گفتار

سرمایه‌داری جهانی طی دهه‌ی گذشته با دو بحران فلج‌کننده‌ی اقتصادی مواجه بوده است. یکی از ویژگی‌های سقوط مالی سال ۲۰۰۸ آهنگ بسیار کند خروج از بحران بود. در واقع تراکم و تمرکز سرمایه در دنیای امروز به قدری شرکت‌ها و مؤسسات مالی را عظیم‌الجثه کرده است که دولت‌های سرمایه‌داری با دخالت خود مانع از ورشکستگی آن‌ها می‌شوند. در حالی که سیر عادی خروج از رکود در دوران‌های پیش توأم با انهدام سرمایه و بازخريد آن‌ها با قیمت‌هایی نازل و از آن‌جا هموار کردن مسیر افزایش نرخ سود بود. اما علی‌رغم سخاوتمندی جسورانه‌ی خزان داری دولت‌های سرمایه‌داری با دارایی‌های مردم با هدف نجات بانک‌ها و مؤسسات مالی، پول بادآورده‌ی آنها به بازگشت سرمایه به فرآیند بازتولید گسترده‌تر منجر نشده است.

رشد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به قدری آهسته بود که چاره‌ی دیگری به‌جز کاهش بی‌سابقه‌ی مالیات‌های شرکت‌ها و مؤسسات مالی باقی نمانده بود، حتی اگر این کار به ورشکستگی خود دولت‌ها منجر شود. با عملیاتی کردن این تصمیم در زمان ریاست جمهوری ترامپ، شرکت‌های غول‌آسای سرمایه‌داری، پول پارو می‌کردند. اما کلیه‌ی شواهد موجود نشان می‌دهد که بخش اعظم آن پول‌های رایگان به‌عوض سرمایه‌گذاری، به خرید سهم‌های خودشان و پاداش‌ها و حقوق‌های نجومی منجر شد. سرمایه‌ی جهانی هنوز از سرگیجه‌ی رکود طولانی‌مدت دهه‌ی پیش بیرون نیامده بود که از نو دچار بحرانی عمیق‌تر شد. ناگهان اقتصاد جهانی دچار سکتی تولیدی گشت و میلیون‌ها کارگر ظرف یک ماه بیکار شدند.

دولت جدید بایدن و خزانه داری آمریکا بار دیگر سرکیسه را با وسعتی بی‌سابقه‌تر باز کردند. اما آیا سیاست پرداخت وام‌های کلان بدون بهره و قابل‌بخشش، توأم با افزایش

^۱ از نامه‌ی مارکس به زیگفريد مایر، ۲۱ ژانویه ۱۸۷۱، مجموعه آثار، ۱۰۱:۴۴

موقتی قدرت خرید عموم، قادر است سرمایه‌ی جهانی را از بحران نازایی خارج کند؟
 آمارهای رسمی آشکارا نمایان‌گر آن است که از ابتدای سال ۲۰۲۰ تاکنون ثروت ۱٪ از مردم آمریکا ۲ برابر شده است در حالی که اقشار فرودست هم فقیرتر و هم مقروض‌تر شده‌اند. خیل عظیمی از آنها، به‌ویژه زنان، به‌دلیل بیکاری درازمدت، گویا برای همیشه از آمار رسمی بیکاران حذف شده‌اند، که نتیجه‌ای جز کاهش تصنعی و کاغذی تعداد بیکاران و ریزش شرکت نیروی فعال کار در اقتصاد نداشته است.

اما موضوع اصلی گفتار کنونی واکاوی بحران‌های کنونی جهان سرمایه‌داری نیست. آنچه باید بر آن تمرکز کرد از سویی ظهور، رشد و تداوم جنبش‌های اجتماعی جهانی طی دهه‌ی گذشته و از سوی دیگر رویکرد به مارکس، به‌ویژه کتاب *کاپیتال*، برای گشایش راه برون‌رفتی از روش هستی و بحران‌های پایان‌ناپذیر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. این هر دو حرکت از شرایط عینی واحدی ناشی شده‌اند، اما برحسب ظاهر، بدون تداخل، به‌موازات یکدیگر و در دو عرصه‌ی متفاوت جریان دارند. آنچه ضرورتی مبرم دارد، آنچه هنوز به وقوع نپیوسته است، تلفیق جنبش‌های عملی و نظری و تلاش برای به تعامل رساندن آنهاست. روی سخن نوشته‌ی حاضر بیشتر با اندیشمندانی است که با جدیت تمام پژوهش آثار خودِ مارکس را پیش‌روی خود کرده‌اند. قطعاً آنها به موضوعیت مارکسیسم مارکس برای امروز پی برده‌اند. در واقع تلاش‌های آنها ناشی از کششی عینی برای پاسخ‌گویی به معضلات عصر ماست. آنچه به جنبش‌های اجتماعی نیز امکان ظهور می‌دهد، شرایط عینی جهان کنونی است. بنابراین، هم از سوی کنش اجتماعی و هم کنش نظری شاهد حرکت‌هایی هستیم که در خود پتانسیل گذار به جهانی پس‌سرمایه‌داری را حمل می‌کنند.

از این‌رو، طی دهه‌ی گذشته شاهد برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی مهمی – مسکو ۲۰۱۸، آتن ۲۰۱۷، تورنتو ۲۰۱۷، آمستردام ۲۰۱۴ و توکیو ۲۰۱۵ – پیرامون *کاپیتال* مارکس، به‌ویژه مجلد سوم آن، بوده‌ایم.^۱ به این مجموعه باید انتشار مطالعات مستقل

^۱ مجموعه‌ی گزارش‌های کنفرانس آمستردام در کتابی زیر عنوان *کاپیتال مارکس، پروژه‌ای ناتمام؟*، گردآوری شده و در سال ۲۰۱۸ منتشر گردیده است. کل این کتاب را می‌توانید از لینک زیر دانلود کنید:

و گسترده‌ی دیگری را نیز افزود که نام بردن یکایک آنها در این جا امکان‌پذیر نیست. خارج از حلقه‌ی نسبتاً بسته‌ی پژوهشی، بازنشر و فروش بی‌سابقه‌ی آثار مارکس و انگلس، به خودی خود یک واقعه‌ی جهانی است.^۱ امروزه بیشتر آثار مارکس در نسخه‌های رایگان دیجیتالی در سراسر جهان و به زبان‌های مختلف قابل دسترس عموم است که نمی‌توان آمار دقیقی درباره‌ی تعداد بازدید و دانلود آنها ارائه کرد. به این مجموعه، فوران تارنماها و بلاگ‌هایی بی‌شمار را نیز باید افزود. در عین حال طی دهه‌ی

مارچلو موسستو، برگزار کننده‌ی کنفرانس دانشگاه یورک در تورنتو، زیرعنوان *کاپیتال* مارکس پس از ۱۵۰ سال؛ کلیه‌ی گزارش‌های این کنفرانس را گرد آوری و منتشر ساخته است. 'نقد ناتمام *کاپیتال*' عنوان مقدمه‌ی خود او بر این مجموعه را می‌توانید از لینک زیر دانلود کنید:

https://www.researchgate.net/publication/350781635_Introduction_To_the_Unfinished_Critique_of_Capital/link/607125c6a6fdcc5f7794c64c/download

مقالات 'صد و پنجاهمین سال *کاپیتال* مارکس، تاملاتی برای قرن بیست و یکم'، کنفرانس آتن، یونان، را می‌توانید از لینک زیر دانلود کنید:

http://users.ntua.gr/jmilios/150_years_capital - web - en.pdf

همچنین نگاه کنید به مقاله‌ای از کوین اندرسون، زیر عنوان *کاپیتال* مارکس پس از ۱۵۰ سال: تاملاتی انقلابی، قابل دانلود در لینک زیر:

https://escholarship.org/content/qt75p9f598/qt75p9f598_noSplash_7f30fde9efc283fffa3e00a94681877f.pdf?t=p0pmm5

مقاله‌ی مهم رچینا روث، یکی از ویراستاران مگای ۲ که به کنفرانس مسکو ارائه شده بود نیز شایسته‌ی توجه است. نگاه کنید به لینک زیر:

https://events-files-bpm.hse.ru/files/_reports/E5F006E7-E305-4258-B584-CC3F7E6AF0EB/Roth_Moscow_2018.pdf

^۱ در سال ۲۰۱۴ مؤسسه‌ی انتشاراتی «پنگوئن» ۷۰ هزار نسخه‌ی *مانیفست کمونیستی* را باز نشر کرده بود که ظرف یک هفته به فروش رسید و باعث شد ناشر بلافاصله ۱۰۰ هزار نسخه‌ی دیگر چاپ کند. این اثر دوباره در سال ۲۰۱۹ تجدید چاپ شد.

گذشته، نظرورزان رنگارنگی در مطبوعات رسمی بورژوازی یا به‌عنوان اعلام خطر و یا پیش‌گیری از عواقب بحران از «بازگشت مارکس» خبر داده‌اند.^۱

ملاحظات اجمالی بالا جای شکی در عاملیت سپهر اندیشه‌ی مارکس برای عصر حاضر باقی نمی‌گذارند. با این حال پرسشی که کماکان نیازمند پاسخ است، سرشت خود این عاملیت است. به بیان دیگر پژوهش‌گران مارکس باید برای خود روشن کنند که هدف از نگارش *کاپیتال* که مارکس عمری را صرف آن کرد، چه بود؟ این صحت دارد که مارکس پس از انتشار *کاپیتال* از انگلس خواسته بود در بررسی انتقادی کتاب در مطبوعات رسمی آن زمان «گرایش سوپروکتیو» نویسنده را از «دستاوردهای ایزکتیو» آن تفکیک کند.^۲ اما مارکس در این مورد معین هدف مشخصی را دنبال می‌کرد. از آن‌جا که سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی با «توطئه‌ی سکوت» مواجه شده بود، مارکس مصمم بود تا به موازات ترویج و اشاعه‌ی کتاب در نشریات سوسیالیستی، اقتصاددانان بورژوازی را نیز به چالش کشیده و آنها را وادار کند تا به کشفیات علمی *کاپیتال* واکنش نشان دهند.

اما در اصل، همانطور که خود مارکس تأکید داشت، او با نگارش *کاپیتال* هدفی مضاعف را دنبال میکرد: یکم، کسب «یک پیروزی علمی برای حزب ما»^۳ و دوم، آشکار ساختن «قانون اقتصادی حرکت جامعه‌ی مدرن»^۴ در واقع این دو در اساس هدفی

^۱ برای چند نمونه نگاه کنید به مقاله‌ی فاینانشیال تایمز، «چرا مارکس از هر زمان دیگری اهمیت بیشتری دارد»، ۳ مه، ۲۰۱۸:

<https://www.ft.com/content/cf6532dc-4c67-11e8-97e4-13afc22d86d4>

همچنین نگاه کنید به:

<https://www.economist.com/britain/2017/05/11/labour-is-right-karl-marx-has-a-lot-to-teach-todays-politicians>

<https://www.bloomberg.com/news/articles/2013-06-27/what-would-karl-marx-think>

^۲ نگاه کنید به نامه‌ی مارکس به انگلس، ۷ دسامبر ۱۸۶۷، مجموعه‌ی آثار، ۴۲:۴۹۳

^۳ ۱ فوریه ۱۸۵۹، مجموعه آثار، ۴۲:۳۷۶ نامه‌ی مارکس به ویدامایر،

^۴ نگاه کنید به پیشگفتار نخستین ویراست *کاپیتال*

واحدند. در این نگاه، وجه عینی و ذهنی چنان درهم تنیده شده است که جدا کردن آن دو به معنی دوپاره کردن مارکس است: از سویی یک مارکس انقلابی، و از سوی دیگر، یک مارکس دانشمند و پژوهنده.^۱ ماحصل این دوپارگی، محروم کردن جنبش‌های اجتماعی از نقش راهبردی مارکسیسم مارکس و نهایتاً دگردیسی یافتن و یا به شکست انجامیدن آنهاست. بنابراین، در گفتار کنونی، مبانی نظری جلد سوم کاپیتال فقط در پرتو ساختمان کل کتاب، با رهایی طبقه‌ی کارگر و فرآروی به جامعه‌ای پاسا سرمایه‌داری مورد توجه قرار گرفته است.

۲- ساختمان کاپیتال از زبان خود مارکس

در مورد ساختمان کل کاپیتال، به‌ویژه طرح نهایی مجلدهای آن ناروشنی‌های بسیاری وجود دارد. برخی از این ناروشنی‌ها مربوط به تغییراتی است که خود مارکس، بعضاً بنا به ضرورت، در طرح کلی آن وارد کرده بود. اما برخی هم مربوط به برداشت‌هایی است که از پشتوانه‌ای کافی برخوردار نیستند. بنابراین، ضروری است تا در حد امکان سیر تکوین ساختمان کاپیتال را از زبان خود مارکس بازگو کنیم تا به سهم خود برخی از آن ناروشنی‌ها را برطرف سازیم.^۲

^۱ «شکل نهایی» اقتصاد سیاسی، «یک شکل آکادمیک است.» این روشی است که می‌خواهد وسیع و جامع باشد و برای این کار همه چیز را جمع‌آوری می‌کند. کلکسیون فاکت‌هایی که صلح‌آمیز در مجاورت یکدیگر گذاشته می‌شوند بدون این‌که بین آنها تداخل و تعارضی وجود داشته باشد. این روش آکادمیک، گرمی مباحث را با خونسردی و دانشوری میان حال خنثی می‌کند. «از آنجا که چنین آثاری زمانی پدید می‌آیند که اقتصاد سیاسی به‌عنوان یک علم، به انتهای قلمروی خود رسیده است، آنها در عین حال در حکم گورستان این علم هستند.» (تئوری‌های ارزش/اضافی، ۳:۵۰۲)

^۲ برای نظر نویسنده‌ی متن حاضر درباره‌ی فرآیند شکل‌گیری و تکامل ایده‌ی نقد اقتصاد سیاسی، نگاه کنید به:

[https://pecritique.com/2020/09/06/%D9%90-سیر-تکوین-کاپیتال-در-پرتو-90%D9%90-سیر-تکوین-](https://pecritique.com/2020/09/06/%D9%90-سیر-تکوین-کاپیتال-در-پرتو-90%D9%90-سیر-تکوین/)

نخستین نشانه‌های ساختمان مقدماتی نقد اقتصاد سیاسی را می‌توان در گروندریسه مشاهده کرد: «۱- پول، ۲- ساختمان درونی تولید، ۳- دولت، ۴- روابط بین‌المللی، ۵- بازار جهانی.» (ص ۲۲۷) در فرآیند تدارک جهت نگارش سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی، مارکس ابتدا در نامه‌ای به لاسال، توضیح می‌دهد که: «کل اثر به ۶ کتاب تقسیم شده است: ۱- درباره‌ی سرمایه (شامل فصل‌هایی مقدماتی)، ۲- درباره‌ی مالکیت ارضی، ۳- درباره‌ی کار دستمزدی، ۴- درباره‌ی دولت، ۵- مبادله‌ی بین‌المللی، ۶- بازار جهانی.»^۱ مارکس سپس در نامه‌ی بسیار مفصلی رئوس مطالب آن «شش کتاب» را بدون هیچ تغییری برای انگلس تشریح می‌کند.^۲ او کتاب اول را به چهار پاره تقسیم می‌کند: سرمایه‌ی عام، رقابت، اعتبار و سرمایه‌ی مشترک. سپس «سرمایه‌ی عام» را به سه بخش ارزش، پول و سرمایه تقسیم می‌کند. دیری نمی‌گذرد که کتاب اول به سه فصل تبدیل می‌شود: ۱- کالا، ۲- پول یا گردش ساده، ۳- سرمایه.^۳

سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی (اوت ۱۸۵۹)، شامل دو فصل از آن سه فصل بود. نگارش فصل سوم، سرمایه، نقطه‌ی آغاز دست‌نوشته‌های متعددی است، که به‌مرور از یک فصل به یک اثر کامل تکامل می‌یابد. مارکس برای نخستین بار در ۲۸ دسامبر ۶۲ در نامه‌ای به کوگلمان توضیح می‌دهد که: «بخش دوم بالاخره به اتمام رسیده است... این ادامه‌ی بخش اول است اما به‌تنهایی زیر عنوان *کاپیتال* که سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی، صرفاً عنوان فرعی آن است. در واقع کلاً شامل همان چیزی است که قرار بود فصل سوم بخش اول، 'سرمایه‌ی عام' را تشکیل دهد.»^۴ نهایتاً در ۱۳ اکتبر ۱۸۶۶ در نامه‌ی دیگری به کوگلمان طرح سه جلدی *کاپیتال* را این‌گونه تشریح می‌کند: «وضعیت من (انقطاعات بی‌پایان، هم جسمی و هم اجتماعی) مرا مجبور کرده است که ابتدا **جلد نخست** را منتشر کنم، نه هر دو جلد را باهم، آن‌گونه که در اصل مورد نظر بود. و

^۱ ۲۲۱ فوریه ۱۸۵۸، ۴۰:۲۷۰

^۲ ۲۲ آوریل ۱۸۵۸، ماخذ قبلی، صص ۳۰۴-۲۹۸

^۳ نامه به انگلس، ۱۵ ژانویه ۱۸۵۹، ماخذ قبلی، ص ۳۶۷

^۴ مجموعه آثار، ۴۱:۴۳۵

احتمالاً ۳ جلد خواهد داشت. لذا کل اثر به ۳ پاره تقسیم شده است: **کتاب اول: فرآیند تولید سرمایه؛ کتاب دوم: فرآیند گردش سرمایه، کتاب سوم: ساختمان کل فرآیند، کتاب چهارم: درباره‌ی تاریخ ثنوری.** جلد نخست، شامل دو کتاب اول است. فکر کنم کتاب سوم، جلد دوم و [کتاب] چهارم، جلد سوم.^۱

همان‌طور که ملاحظه کردید، در این طرح «سه جلدی»، قرار بود آنچه امروز تحت عنوان جلد اول و دوم می‌شناسیم، در یک مجلد منتشر شود. قراردادی که مارکس با میسنر، ناشر کتاب، انعقاد کرده بود نیز مؤید همین طرح است. اما مارکس بین اکتبر تا دسامبر ۶۶، تصمیم می‌گیرد که آن‌چه امروز تحت عنوان جلد نخست می‌شناسیم را جداگانه منتشر کند، که با مخالفت ناشر روبرو می‌شود. مارکس در ۱۹ ژانویه ۶۷ در نامه‌ای به انگس می‌گوید، وضعیت بهداشتی من چنان وخیم است که پس از انتشار باید مدتی کارها را متوقف کنم.^۲ مآلاً مارکس در آوریل ۶۷ برای ملاقات ناشر به هامبورگ سفر کرده و او را متقاعد می‌سازد، اما قول می‌دهد جلد دوم را تا پاییز همان سال به او تحویل دهد.^۳ نهایتاً جلد نخست در سپتامبر ۱۸۶۷ زیر عنوان *کاپیتال*، و عنوان فرعی «نقد اقتصاد سیاسی» منتشر می‌گردد.

برخی از پژوهشگران مارکس بر این باورند که طرح بعدی، انتشار جلد دوم و سوم در یک مجلد است.^۴ وجود دو نامه از مارکس ظاهراً مؤید چنین نظری است. اولی نامه‌ای است که در ۱۳ آوریل ۶۷، یعنی پس از دیدار ناشر، به انگلس می‌نویسد و می‌گوید «او

^۱ مجموعه آثار، ۴۲:۳۲۸

^۲ ماخذ قبلی، ص ۳۴۳

^۳ گفتنی است جلد دوم، پس از مرگ مارکس، با ویراستاری انگلس، در سال ۱۸۸۴ منتشر می‌شود.

^۴ برای نمونه نگاه کنید به:

Regina Roth & Fred Moseley, "Marx, Engels, and the Text of Book 3 of *Capital*":

<http://ricardo.ecn.wfu.edu/~cottrell/ope/archive/0406/att-0306/01-INTRO.DOC>

رجینا روث که از ویراستاران مگای ۲ است، بر این باور است که مارکس تا آخر عمر به طرح انتشار جلد دوم و سوم در یک مجلد، وفادار ماند.

می‌خواهد کتاب در سه جلد چاپ شود. به‌ویژه مخالف آن است که کتاب نهایی (پاره‌ی تاریخی-ادبی) را فشرده کنیم.»^۱ دومی نامه‌ای است که در ۳۰ آوریل همان سال به زیگفرید مایر می‌نویسد. مارکس در این نامه پس از توصیف محتوای جلد نخست، می‌نویسد: «من امیدوارم تا یک سال دیگر کل اثر منتشر شود. **جلد دوم شامل ادامه و نتایج تئوری است، و جلد سوم، تاریخ اقتصاد سیاسی از نیمه‌ی قرن هفدهم.**»^۲

یکی از مهم‌ترین اسناد موجود درباره‌ی طرح نهایی کل ساختمان کاپیتال، نامه‌ای است که مارکس، پس از انتشار ویراست اول، در ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ به انگلس می‌نویسد.^۳ کل این نامه‌ی نسبتاً طولانی باید به‌طور جداگانه با دقت بررسی شود. برای پی بردن به ساختمان کل کاپیتال، ضروری است گزیده‌هایی از آن نامه را در این‌جا بازگو کنیم: «جایز است که توروش پرورش نرخ سود را بدانی. بنابراین رئوس بسیار کلی فرآیند را برایت ارایه می‌کنم. همان‌طور که می‌دانی، در کتاب دوم، **فرایند گردش سرمایه**، بر مبنای پیش‌فرض‌های پرورنده شده در کتاب اول بازنمایی شده است. یعنی، تعیینات جدید در شکل که از فرآیند گردش منتج می‌گردند - مثل سرمایه‌ی استوار و در گردش، بازگشت سرمایه، و الخ... سپس در کتاب سوم، به تبدیل ارزش اضافی به شکل‌های متفاوت و اجزای جداگانه‌ی آن می‌رسیم.

۱ - **سود**، که در نزد ما نام دیگری برای مقوله‌ی ارزش اضافی است... که صرفاً تجلی موهوم ارزش اضافی است.

^۱ مجموعه آثار، ۴۳:۳۵۶

^۲ مأخذ قبلی، ص ۳۶۶. گفتنی است که ویراستاران مجموعه آثار انگلیسی مارکس و انگلس نیز چنین نظری را تأیید می‌کنند. آنها در یادداشتی، در جلد ۴۳، ص ۵۷۱، با استناد به توافق مارکس با ناشر، تصریح می‌کنند که: «براساس برنامه‌ای که به توافق ناشر، میسنر، رسیده بود، کتاب‌های دوم و سوم قرار بود تحت عنوان جلد دوم منتشر گردند، در حالی که کتاب چهارم درباره تاریخ تئوری‌های اقتصادی، تحت عنوان جلد سوم کاپیتال.»

^۳ مأخذ قبلی، صص ۲۴-۲۰

۲ - آنچه در [کتاب] یک به مثابه‌ی حرکت‌های سرمایه مورد توجه قرار گرفته بود - چه در یک شاخه معین تولیدی و یا سرمایه‌ی اجتماعی - حرکت‌هایی که ترکیب آن را تغییر می‌دهد، الخ، اکنون به‌عنوان تفاوت حجم‌های متنوع سرمایه‌ای که در شاخه‌های متفاوت تولیدی سرمایه‌گذاری شده، مفهوم شده است. آن‌گاه معلوم می‌گردد که با فرض یکسانی نرخ ارزش اضافی، یعنی بهره‌کشی از کار، تولید ارزش و لذا ارزش اضافی و از آنجا نرخ سود در شاخه‌های متفاوت تولیدی با هم فرق می‌کنند. اما به‌واسطه‌ی رقابت، از این نرخ‌های متفاوت سود، یک نرخ میانگین سود شکل می‌گیرد. تجلی مطلق این نرخ سود هیچ چیز نیست مگر ارزش اضافی تولید (سالانه) شده توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار در ارتباط با کل سرمایه‌ی اجتماعی پیش ریخته... رقابت میان حجم‌های متفاوت سرمایه - که با ترکیب‌های مختلف در شاخه‌های متفاوت تولیدی سرمایه‌گذاری شده - به سوی کمونیسیم کاپیتالیستی گرایش دارد...

۳ - گرایش نزولی نرخ سود به موازات توسعه‌ی جامعه. این امر پیشاپیش از آنچه در کتاب اول، درباره‌ی تغییر در ترکیب سرمایه به همراه رشد توان تولیدی جامعه، پرورش یافته بود، ناشی می‌گردد. این یکی از برجسته‌ترین پیروزی‌ها علیه حماقت‌های تمامی اقتصاد سیاسی پیشین است.

۴ - تاکنون به سرمایه‌ی مولد پرداخته بودیم. اکنون تبدیلاتی توسط سرمایه‌ی تجاری وارد می‌شود...

۵ - اکنون سود را از شکلی که در عمل پدیدار می‌شود استخراج می‌کنیم... سپس نوبت تقسیم این سود به منفعت کارخانه‌دار و بهره فرا می‌رسد. سرمایه‌ی بهره‌دار.

۶ - تبدیل ارزش اضافی به اجاره.

۷ - بالاخره به شکل‌های نمادین می‌رسیم که نقطه‌ی آغاز مفهوم در اقتصاد سیاسی عامیانه است: اجاره - که از زمین، سود (بهره) که از سرمایه، و دستمزدها که از کار ناشی می‌شود... نهایتاً، از آنجا که این سه عامل - دستمزدها، اجاره، سود (بهره) - منابع درآمد سه طبقه‌ی زمین‌داران، سرمایه‌داران و کارگران دستمزدی را تشکیل

می‌دهند، با مبارزه‌ی طبقاتی روبرو می‌شویم که حرکت و اضمحلال کل این کثافات در آنجا حل می‌شود.»

همان‌طور که از این نامه برمی‌آید، در این تاریخ، مارکس مشغول کار روی کتاب‌های دوم و سوم کاپیتال بود. «کتاب چهارم»، یعنی بخش «تاریخی-ادبی»، که در این مقطع مشخص زمانی در دستور کار نبود، دست‌کم جهت بازنمایی باید ویراسته می‌شد اما به دیده‌ی مارکس «به‌نسبت ساده‌ترین بخش است چرا که تمام معضلات در سه کتاب اول حل شده‌اند به وجهی که این بخش آخر بیشتر جنبه‌ای تکراری دارد اما در شکلی تاریخی.»^۱ به‌هرحال موضوعی که نیازمند بررسی است، موضوعی که تا امروز مورد مجادله بوده است، این است که آیا مارکس مبانی نظری کل ساختمان کاپیتال را در پیش‌نویس‌ها و نیز در تفکر خود پرورش داده بود و یا آن‌طور که برخی از مارکس‌پژوهان استدلال می‌کنند، ناتمام باقی گذاشت چرا که پروژه‌های «تمام نشدنی» بود؟^۲

^۱ نامه‌ی ۳۱ ژوئیه ۶۵ به انگلس؛ مجموعه آثار، ۱۷۳:۴۲

^۲ برای نمونه، نگاه کنید به مقالات زیر:

“Marx’s unfinished but Magnificent Critique of Political Economy,”
Science & society, Vol. 82, No.1, January 2018, 139-145, by Alex Callicos:

<https://guilfordjournals.com/doi/pdf/10.1521/siso.2018.82.1.139>

“Why did Marx’s Capital Remain Unfinished,” Science & society, Vol. 84, No.1, January 2020, 13-41, by Ludo Guvers:

<https://guilfordjournals.com/doi/pdf/10.1521/siso.2020.84.1.13>

برای نقد «عدم پیوستگی درونی» مجلدهای کاپیتال و دفاع از صحت علمی «گرایش نزولی نرخ سود»، نگاه کنید به:

Andrew Kliman, *Reclaiming Marx’s Capital: A refutation of the Myth of Inconsistency*, Lexington Books, 2006

نویسنده‌ی متن حاضر نیز به سهم خود جستاری به مناسبت ۲۰۰ سالگی مارکس نوشته است. نگاه کنید به:

<https://pecritique.com/2018/06/09/%E2%80%8Cکارل-خوانش-و-روش/>

[مارکس-علی-رها](#)

۳- آیا کاپیتال یک اثر «ناتمام» است؟

«چیزها در حرکتی دورانی است که کیفیتی بی‌کران پیدا می‌کنند، در حالی که در صورت پیش‌روی در خطی مستقیم، از آن بی‌بهره می‌بودند.»
کاپیتال یک، ص ۲۵۵

وقتی مدعی «ناتمامی» کلیت کاپیتال می‌شویم، ابتدا ضروری است که مبنای این حکم عام از عرصه‌ای شماتیک، شکلی و یا جسمانی به عرصه‌ای مفهومی منتقل شود. در ثانی، آن وجه عام نیازمند تعیین‌یافتگی است به وجهی که عناصر و اجزای انضمامی پیکربندی آن تعریف و تبیین گردند. در غیر این صورت، آنچه با آن روبرو هستیم نه یک بافت دیالکتیکی، بلکه یک «ابدیت کمی» است که دائماً در حال حرکت در یک خط مستقیم بی‌انتهای، به سوی «بی‌نهایت» است.^۱

البته روشن است که مارکس در زمان حیات خود فقط اولین جلد کاپیتال را ویراسته و منتشر ساخت اما در عین حال اطمینان داشت که دست‌نوشته‌های مجلدهای دیگرش، حتی در همان شکل باقی‌مانده، قابل انتشارند.^۲ از این رو، پیش از مرگ، به دخترش النور سفارش کرده بود که دست‌نوشته‌هایش را برای انتشار به انگلس واگذار کند. انگلس در پیش‌گفتاری که بر جلد دوم کاپیتال می‌نویسد، مجموعه‌ی دفترهای یادداشت مارکس و زمان نگارش آنها را به‌طور اجمالی شرح می‌دهد.^۳ ویراستاران مجموعه‌ی

^۱ «آنچه ادراک بازتابی معمولاً به آن تکیه می‌کند، پیش روی بی‌کران کمی است... بی‌کرانی کاذب... که در محدوده‌ی کرانمند باقی می‌ماند.» هگل، منطق کوچک، افزوده‌ی بند ۱۰۴، ص ۱۵۳

^۲ مارکس در ۳۰ آوریل ۱۸۶۷، در نامه‌ای به زیگفرید مایر، به او اطلاع می‌دهد که «در آستانه‌ی مرگ» بوده است. سپس با تأکید بر تعهدی که «نسبت به رنج‌های بشریت دارد»، اضافه می‌کند که باید «کتابم را نهایتاً تکمیل کنم، حداقل در دست‌نوشته»، مجموعه آثار، ۴۲:۳۶۶

^۳ برای یک شرح مختصر و بسیار مفید درباره‌ی زمان نگارش مجموعه‌ی پیش‌نویس‌های کاپیتال نگاه کنید به:

دست‌نوشته‌های مارکس (مگای ۲)، با برخی تعدیلات کمابیش خطوط کلی زمان‌بندی انگلس را تأیید کرده‌اند. برای فهم شکل‌گیری تمامیت کاپیتال، سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۷، تعیین‌کننده‌اند.^۱

قدر مسلم، مارکس بین آن سال‌ها، سه پیش‌نویس نسبتاً کامل کاپیتال را به قلم می‌کشد. مکاتبات مارکس در این دوره نشان‌گر آن است که او قصد داشت تمام مجلدهای اثرش را یکجا منتشر کند. صرف‌نظر از تجربه‌ی ناموفق انتشار قسمت‌بندی شده‌ی سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی، مارکس باور داشت که چنانچه محصول کارش پاره‌پاره گردد، «ساختمان دیالکتیکی» آن به هم می‌ریزد. او در نامه‌ای به انگلس در ۳۱ ژوئیه‌ی ۱۸۶۵ می‌گوید: «من نمی‌توانم خودم را راضی کنم که چیزی [برای انتشار] ارسال کنم مگر آنکه کلیت آن پیش رویم باشد. صرف‌نظر از هر کمبودی، برتری نوشته‌های من در این است که یک کل هنری هستند، و این زمانی قابل تحصیل است که من تا زمانی که آنها را در کلیت آن پیش رو نداشته باشم، هرگز حاضر به انتشار آنها نیستم.»^۲ مارکس سپس، اثر خود را با روش نگارش یاکوب گرایم^۳ مقایسه کرده و می‌گوید این سبک «کلاً برای نوشته‌هایی بهتر است که ساختمانی دیالکتیکی نداشته باشند.»

مارکس در همان نامه به انگلس گزارش می‌دهد که «هنوز سه فصل دیگر باید نوشته شود تا بخش تئوریک سه ۳ کتاب اول) کامل گردد.» سپس در نامه‌ی دیگری در ۵ اوت ۶۵ جهت رفع هرگونه سوء تفاهمی به انگلس می‌گوید: «تنها نکته‌ی مورد پرسش این است که آیا نسخه‌ی تمیز یک بخش از دست‌نوشته‌ها را برای ناشر ارسال کنم، یا اینکه ابتدا کل آن را تمام کنم؟ من به دلایل چندی، تصمیم به انجام این آخری گرفته

^۱ کلیه‌ی پیش‌نویس‌های مارکس در قسمت دوم از مجلد سوم، و قسمت دوم از مجلد چهارم مگای ۲ منتشر شده‌اند که می‌توانید از لینک زیر دانلود کنید:

<http://telota.bbaw.de/mega/>

^۲ مجموعه آثار، ۴۲:۱۷۳

^۳ گرایم و برادرش، یکی از وسیع‌ترین واژه‌نامه‌های آلمانی را تألیف کرده بودند که در ۸ جلد منتشر شده بود.

ام... مطلقاً اساسی است که کل آن پیش رویم باشد.^۱ احتمالاً تنها فصل باقی‌مانده از آن «سه فصل»، اتمام فصل ششم، «فرآیند انباشت سرمایه»، بود که ظاهراً تا آخر سال آن را به قلم می‌کشد. اما پس از نگارش یک پیش‌نویس نسبتاً کامل، دوباره مشغول بسط و گسترش «روزانه‌ی کار» و «ماشین‌آلات و صنعت مدرن» می‌گردد. سپس در ۱۳ فوریه ۱۸۶۶ به انگلس خبر می‌دهد که پیش‌نویس «حاضر است» اما «دست نوشته‌ها در شکل کنونی عظیم‌الجثه شده اند و به غیر از خودم، توسط هیچ کس، حتی تو، برای انتشار مناسب نیستند.»^۲

صرف‌نظر از تشدید بیماری، شواهد موجود، دست‌کم برای نویسنده‌ی متن حاضر، به‌درستی روشن نمی‌کند که چرا مارکس علی‌رغم کامل کردن پیش‌نویس کل کاپیتال و نیز مخالفت ناشر و قراردادی که در مارس ۱۸۶۵ با او انعقاد کرده بود، نظر خود را عوض کرد و تصمیم گرفت جلد نخست را جداگانه منتشر کند. اما در همان نامه‌ی قبلی، گویا در پاسخ به درخواست انگلس، که از وضع سلامتی مارکس نگران شده بود، ابراز می‌کند که «من با تو موافقم و به محضی که آماده شود، ابتدا جلد نخست را به میسنر می‌دهم.» دانسته است که مارکس تازه پس از «اتمام» پیش‌نویس جلد نخست، در اوایل سال ۱۸۶۷، شروع به نگارش فصل کالا و پول می‌کند؛ فصولی که پس از انتشار سهمی برنقد اقتصاد سیاسی، هنوز دست‌نخورده باقی مانده بودند. بازخوانی آن دو فصل مارکس را متقاعد کرده بود که در شکل ارائه‌شده‌ی قبلی، ناکافی و حتی نامفهوم‌اند. لازم به یادآوری است که مارکس پیش‌نویس پنج فصل دیگر را برای ناشر فرستاده بود. کار انتشار آغاز شده بود و ناشر دسته‌دسته صفحات حروفچینی شده را برای تصحیح و ویراست نهایی برای مارکس ارسال می‌کرد. با این وصف، مارکس تا لحظه‌ی آخر، تا ژوئیه‌ی ۶۷، یعنی دو ماه پیش از انتشار کل کتاب، هنوز مشغول کار روی مفهوم ارزش، شیوه‌ی بازنمایی شکل ارزش، ضمیمه‌ی کتاب و دست‌آخر، بت‌وارگی کالا بود. پیشگفتار جلد نخست، آخرین متنی بود که در ۱۷ ژوئیه به اتمام رسانده و برای ناشر ارسال می‌کند.

^۱ همانجا، ص ۱۷۵

^۲ همانجا، ص ۲۲۷

پس از انتشار، در حین ادامه‌ی فعالیت در انجمن بین‌المللی کارگران، و علی‌رغم پیش‌روی بیماری، مارکس با همکاری انگلس، سخت‌درگیر ترویج و اشاعه‌ی کتاب و پیدا کردن مترجمی لایق برای چاپ فرانسوی و انگلیسی می‌شود. سپس، گذشته از یک‌سری نوشته‌های کوتاه درباره‌ی جلد سوم (۶۸-۱۸۶۷)، اهم‌انرژی خود را صرف انکشاف، توسعه و «بازنویسی کامل» ویراست فرانسوی و نیز چاپ دوم آلمانی می‌کند.^۱ پس از انتشار ویراست فرانسوی (۷۵-۱۸۷۲)، از مارکس دست‌نوشته‌ای حدود ۱۳۰ صفحه درباره‌ی جلد سوم باقی مانده است که بیشتر به گرایش نزولی نرخ سود و رابطه‌ی نرخ ارزش اضافی با نرخ سود مربوط است. به‌علاوه، گزیده‌ی نامه‌ی مفصل مارکس به انگلس (۳۰ آوریل ۶۸) نیز که در بخش قبل این نوشته قسمت‌هایی از آن را بازگو کردیم، مستقیماً به بازنگری دست‌نوشته‌های جلد سوم مربوط است.

به‌هرحال این‌که مارکس و سواس خاصی در نگارش داشت بر هیچ‌کس پوشیده نیست. همان‌طور که خود او تأکید می‌کرد، «من در هر چیز که نوشته باشم و یک ماه به آن نگاه نکرده باشم، اشکال پیدا می‌کنم و مجبور می‌شوم در آن تجدیدنظر کنم.»^۲ اما موضوع صرفاً کاهش‌پذیر به سواس نیست. همان‌طور که انگلس در پیشگفتار کتاب دوم ابراز می‌کند: «بازشماری دست‌نوشته‌هایی که مارکس برای کتاب دوم باقی گذاشته بود، به خودی خود پشتکار بی‌نظیر و انتقاد از خود خستگی‌ناپذیر مارکس را نشان می‌دهد که او از آن طریق کشفیات عظیم اقتصادی خود را پیش از انتشار به کامل‌ترین حد ممکن می‌کرد. این انتقاد از خود به‌ندرت به او اجازه می‌داد تا بازنمایی موضوعی را، چه در شکل و چه در محتوا، با افق درحال گسترش‌اش که ماحصل پژوهش‌های دایمی او بود، متناسب سازد.» (ص ۸۴)

بنابراین وقتی مارکس در حین بازنگری دست‌نوشته‌هایش به دانیلسون تأکید می‌کند که «نباید منتظر جلد دوم باشی»، باید حرف او را جدی گرفت، چراکه بلافاصله اضافه

^۱ برای پی‌بردن به اهمیت و ویژگی ویراست فرانسوی کاپیتال، رجوع کنید به مقدمه‌ی کوین اندرسون بر ترجمه‌ی فارسی حسن مرتضوی.

^۲ از نامه‌ی مارکس به لاسال، ۲۸ آوریل ۱۸۶۲. مجموعه آثار، ۴۱:۳۵۵

می‌کند: «جلد نخست به خودی خود کامل، یک کلیت، است.»^۱ برای همین عدم توجه کافی نسبت به نظرات خود مارکس است که تا پیش از انتشار دست‌نوشته‌های ۶۵-۱۸۶۳، نامه‌ی مارکس به زیگموند شوت با دقت لازم بررسی نشده بود. مارکس در این نامه به او گفته بود «در واقع من نگارش کاپیتال را به ترتیبی (با شروع از سومی، قسمت تاریخی) کاملاً برخلاف آنچه به عموم ارایه شد، آغاز کردم، و جلد نخست، که آخر کار با آن کلنجر رفتم، بلافاصله آماده‌ی چاپ شد.»^۲

ساختمان شش فصلی کاپیتال یک، بین سال‌های ۶۵ تا ۶۷ دستخوش تغییراتی اساسی شد. یکی از مهم‌ترین آنها، حذف پیش‌نویس اولیه‌ی فصل ششم، «نتایج مستقیم فرآیند تولید»^۳ و جایگزین کردنش با «فرآیند انباشت سرمایه» بود. در واقع آن فصل تنها دست‌نوشته‌ای است که از پیش‌نویس ۶۵-۱۸۶۳ باقی مانده است. زمان نگارش آن فصل را تابستان ۶۴ تخمین زده اند. این نوشته به خودی خود حائز اهمیت است که از سه قسمت تشکیل شده است: «۱- کالاها به‌عنوان محصول سرمایه، تولید سرمایه‌داری؛ ۲- تولید سرمایه‌داری، تولید ارزش اضافی است؛ ۳- نهایتاً تولید و بازتولید کل رابطه...» (ضمیمه‌ی جلد نخست، ص ۹۴۸) حال در این جملات مارکس کمی درنگ کنید: «در بازبینی نهایی پیش از انتشار، از این سه عنوان، یک نباید اول باشد، بلکه جای آن باید آخر باشد، چراکه گذار به جلد دوم را شکل می‌دهد - فرآیند گردش سرمایه! توجه کنید: مارکس در تابستان ۶۴ هنوز انتظار داشت جلد نخست با مبحث کالا پایان یابد.

^۱ ۷ اکتبر ۱۸۶۸، مجموعه آثار، ۴۳:۱۲۳

^۲ ۳ نوامبر ۱۸۷۷، مجموعه آثار، ۴۵:۲۷۸

^۳ برای برخی از مارکس‌پژوهان حذف آن فصل هنوز یک «معما» است. نگاه کنید به:

“The Place of ‘The results of Immediate Production Process’ in Capital,” by Partick Murray

https://brill.com/view/book/9789004326071/B9789004326071_013.xml

دو مشاهده‌ی اجمالی: یکم، برای مارکس مراحل گذار چه در صورت‌بندی‌های تاریخی و چه در نگارش، اهمیت بسیاری داشتند. ظاهراً انگیزه‌ی مارکس این بود که آخرین فصل جلد نخست، پلی به سوی جلد دوم باشد.^۱ دوم، آیا کالا واقعاً در حکم چنین نقطه‌ی گذاری به فرآیند گردش است؟ لازم به گفتن نیست که مارکس در ویراست نهایی (۶۷) *کاپیتال* را با فصل کالا شروع می‌کند. اما موضوع فصل اول نه خرید و فروش نیروی کار است، و نه مبادله‌ی ارزش در فرآیند گردش، بلکه به ادعای خود مارکس، دربردارنده‌ی یکی از دستاوردهای نوین اوست: تبیین سرشت دوگانه‌ی خود کار در صورت‌بندی معین تاریخی سرمایه‌داری، حتی پیش از ورود به فرآیند تولیدی. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، فصل کالا آخرین نوشته‌ای است که مارکس به ویراست کتاب اضافه می‌کند آن‌هم درست در زمانی که کتاب در حال چاپ بود!

پس می‌توان با اطمینان کامل نتیجه گرفت که فصل نهایی اولین ویراست *کاپیتال*، «فرآیند انباشت سرمایه»، دقیقاً نقطه‌ی اتصال جلد نخست با کتاب‌های بعدی است. در هم تنیدگی گرایش تاریخی انباشت سرمایه با مبارزه‌ی طبقاتی، تجلی بالفعل نقطه‌ی فرجام همان طرحی است که مارکس در نامه‌اش به انگلس، که گزیده‌ای از آن در قسمت پیش بازگو شد، تشریح کرده بود: «نهایتاً... با مبارزه‌ی طبقاتی روبرو می‌شویم که حرکت و اضمحلال کل این کثافات در آن جا حل می‌شود.» بنابراین، ماحصل «قانون مطلق انباشت سرمایه»، ظهور «نیروها و انگیزه‌هایی» است که توسط این جامعه به بند کشیده شده‌اند. «از سلب مالکیت‌کنندگان، سلب مالکیت می‌شود... این است نفی در نفی. این مالکیت خصوصی را از نو مستقر نمی‌سازد، بلکه در واقع مالکیت فردی را برمی‌نشانند...» (ص ۹۲۹)

^۱ بیش از ۶۰ سال پیش، فیلسوف مارکسیست - اومانیست، رایا دونایفسکایا، در کتاب *مارکسیسم و آزادی* نوشته بود: «انباشت سرمایه 'ی مارکس در جلد نخست، به‌همان سان جلد دوم و سوم را پیش‌بینی می‌کند که 'ایده‌ی مطلق' در علم منطق هگل، فلسفه طبیعت و فلسفه ذهن را که نظام فلسفی او را به انتها رساند.» (ص ۳۵۳)

قطعاً بررسی دقیق «فصل» انباشت سرمایه و تغییرات مهمی که مارکس در ویراست فرانسوی آن به وجود آورد نیازمند مطلبی جداگانه است که در گنجایش گفتار کنونی نیست.^۱ آنچه به موضوع اصلی متن حاضر مربوط می‌شود، نگاهی اجمالی به متن فشرده‌ای است که مارکس به‌عنوان مقدمه‌ی ورود به فصل فرآیند انباشت سرمایه می‌نویسد. در حقیقت این مقدمه‌ی بسیار کوتاه دربردارنده‌ی چکیده‌ی ساختمان کل کاپیتال است. مارکس در این مقدمه پس از بازگو کردن چرخه‌ی حرکت کالا، تولید، فروش، تبدیل شدن به سرمایه و بازگشت به تولید، اضافه می‌کند که «تحلیل جزئیات فرآیند در جلد دوم یافت می‌شود.» سپس نشان می‌دهد که سرمایه‌دار یگانه تصرف‌کننده‌ی ارزش اضافی نیست بلکه باید آن را با کسان دیگری چون مالکان زمین قسمت کند. «بنابراین، ارزش اضافی به پاره‌های مختلفی تقسیم می‌شود. تکه‌های آن نصیب انواع مختلفی از افراد می‌شود، و شکل‌هایی به خود می‌گیرد که نسبت به یکدیگر مستقل هستند، مانند سود، بهره، منافع ناشی از تجارت، اجاره‌ی زمین، الخ. ما در جلد سوم قادر خواهیم بود که به این شکل‌های مبدل‌شده‌ی ارزش اضافی بپردازیم.» (ص ۷۰۹)

مارکس در ادامه می‌گوید، اما در این‌جا سرمایه‌دار را به‌عنوان نماینده‌ی تمامی کسانی که در ارزش اضافی ذی‌نفع هستند در نظر می‌گیریم. «بنابراین، ابتدا انباشت سرمایه را از دیدگاهی تجریدی مورد توجه قرار خواهیم داد، یعنی به‌طور ساده، از جنبه‌ی فرآیند مستقیم تولید.» (ص ۷۱۰) چنانچه فرآیند بالفعل انباشت سرمایه مفروض باشد، تکه‌پاره کردن ارزش اضافی نه بر ماهیت آن و نه بر شرایطی که تحت آن به عامل انباشت تبدیل می‌شود تأثیر می‌گذارد. اما «شکل ساده و بنیادین فرآیند انباشت، هم توسط تقسیم ارزش اضافی و هم توسط حرکت میانجی‌گر گردش، نامشهود می‌گردد.» بنابراین، مارکس نتیجه می‌گیرد «تحلیل دقیق فرآیند ما را ملزم می‌کند که

^۱ برای بررسی برخی از این تغییرات، نگاه کنید به مقاله‌ی کوین اندرسون:

“The ‘Unknown’ Marx’s Capital, Volume I: The French Edition of 1872-75, 100 Years Later,”

<https://kevin-anderson.com/wp-content/uploads/anderson-article-unkown-marx-capital.pdf>

در حال حاضر از تمام پدیده‌هایی که کارکرد مکانیسم درونی آن را پنهان می‌کنند، چشم‌پوشی کنیم.» (همانجا)

در عین حال لازم به تأکید است که مارکس در سراسر جلد نخست *کاپیتال*، با گشودن مباحث مختلفی که به جلدهای بعدی مربوط می‌شود، چه در خود متن و چه زیرنویس‌ها، به خواننده نوید می‌دهد که شرح کامل آن مباحث را در آن‌جا خواهد یافت. کافی است در اینجا به چند نمونه از این موارد اشاره کنیم. ۱ - «ما در جلد سوم خواهیم دید که وقتی قانون ارزش اضافی فهمیده شود، نرخ سود اسرارآمیز نیست.» (ص ۳۲۴) ۲ - «ما در جلد سوم مشاهده خواهیم کرد که حتی در مورد میانگین قیمت‌ها، نمی‌توان قیمت و ارزش را مساوی یکدیگر کرد.» (ص ۳۲۹) ۳ - «من در جلد سوم نشان خواهم داد که همان نرخ ارزش اضافی می‌تواند در نرخ‌های گوناگون سود نمادین شود.» (ص ۶۶۰) ۴ - جزم نظری خارق‌العاده‌ی آدام اسمیت: «قیمت کالاها از دستمزدها، سود (بهره) و اجاره‌ی زمین تشکیل شده است؛ یعنی فقط از دستمزدها و ارزش اضافی... این نکته در پاره‌ی سوم جلد دوم و پاره‌ی هفتم جلد سوم بیشتر بررسی خواهد شد.» (ص ۷۳۸) می‌توان نمونه‌های دیگری، از جمله کاربرد ماشین‌آلات و از آن‌جا افزایش نرخ ارزش اضافی توأم با کاهش تعداد کارگران (ص ۵۳۱)، و یا ارزان کردن ارزش نیروی کار با افزایش مصرف ابزار تولیدی (ص ۴۴۲) و بسیاری موارد دیگر را نام برد که مارکس خواننده را به‌ویژه به جلد سوم کتاب رجوع می‌دهد.^۱

^۱ به همین ترتیب می‌توان مراجعات بسیاری نیز درباره‌ی جلد دوم در سراسر جلد نخست یافت. به‌عنوان نمونه: «فرآیند سالانه‌ی بازتولید به‌سادگی قابل فهم است، به شرطی که صرفاً به جمع کل تولید سال نگاه کنیم. اما هر یک از اجزای این محصول سالانه باید به مثابه‌ی کالا، به بازار آورده شود، و این جایی است که دشواری‌ها آغاز می‌شود. حرکت‌های سرمایه‌های منفرد و درآمدهای شخصی درهم می‌آمیزند و در جابجایی عام وضعیت‌ها، گم می‌شوند، یعنی در گردش ثروت اجتماع. این مساله بیننده را گیج می‌کند و پژوهش را با مشکلات پیچیده‌ای روبرو می‌سازد که باید حل شوند. من در پاره‌ی سوم جلد دوم شیوه‌ای که کل نظام را به هم پیوندی واقعی می‌دهد، تحلیل خواهم کرد.» (ص ۷۳۷)

اما نتیجه‌ی این بررسی مختصر ابدأ به معنی کم‌رنگ کردن اهمیت مجلدهای بعدی کاپیتال نیست. کاملاً برعکس. موضوع مرکزی نوشته‌ی کنونی این است که جلد نخست نه فقط راه‌گشای ورود به جلدهای بعدی است بلکه همچنین حاوی مبانی تئوریک کل کتاب است، به‌ویژه اگر مجموعه‌ی تغییراتی که مارکس به ویراست فرانسوی وارد کرد نیز به‌دقت بررسی شود. بنابراین، به‌جای تمرکز بر «ناتمامی» کاپیتال^۱، یکم، ضروری است تا در کلیت مفاهیم همان چیزی که در دست داریم تأمل کنیم، و دوم، همان‌طور که پیش‌تر نیز از زبان خود مارکس بازگو کردیم، به یاد داشته باشیم که مجلدهای دیگر نیز در پرتو جلد نخست قابل فهم می‌گردند، چراکه جلد نخست «به خودی خود کامل، یک کلیت، است.»

بنابراین، جنجال‌های چند دهه‌ی گذشته درباره‌ی جلد سوم کاپیتال، و مجادله بر سر تخالف یا تشابه ویراست انگلس با دست‌نوشته‌های خود مارکس، صرفاً در بستر مبانی تئوریک کل اثر که در جلد نخست به کمال رسیده است قابل طرح و سنجش است. در غیر این صورت، به قول مارکس، در دالان‌های تودرتو و بی‌پایان دگرذیسی‌های شکلی سردرگم می‌مانیم.

۴ – ملاحظاتی پیرامون جلد سوم کاپیتال

«علم اصیل اقتصاد مدرن فقط زمانی آغاز می‌شود که گفتار نظری از فرآیند گردش به فرآیند تولید گذار کند.»

مارکس، کاپیتال ۳، ص ۴۵۵

^۱ برخی دیگر از مارکس‌پژوهان، به‌جای واژه‌ی «ناتمام»، از مقوله‌ی «باز بودن» انتهای کاپیتال استفاده می‌کنند، که در اساس همان حرکت بی‌انتهای منطق افزودن داده‌های بی‌کران است مگر ثابت کنند مارکس در حال تغییر بنیادی نوآوری‌های خود در جلد سوم بود. برای نمونه نگاه کنید به:

همان‌طور که از بخش قبلی مقاله برمی‌آید، جلد نخست، به‌ویژه در ویراست فرانسوی، دربردارنده‌ی بستر تئوریک تمام مجلدهای *کاپیتال* است. این صرفاً یک ادعا نیست بلکه نظر خود مارکس است. در جلد نخست کلیه‌ی روابط اجتماعی و مقولات اقتصاد سیاسی همچنین براساس «مفهوم» آنها بازنمایی و تفکیک شده‌اند. روشن است که لایه‌های متعدد تجرید که در جلد نخست تجسم یافته است، هنوز نیازمند انضمام یافتن در وهله‌های دیگر تولید سرمایه‌داری، در فرآیند گردش و نیز در صورتبندی‌های گوناگون پدیداری ارزش و از آنجا ارزش اضافی و بازگشت به فرآیند بازتولیداند. بنابراین از گرایش نرخ نزولی سود گرفته تا رابطه‌ی ارزش و قیمت، و یا از رابطه‌ی ارزش اضافی با سود و بهره گرفته تا حرکت پول و نظام اعتباری، نرخ ارزش اضافی و نرخ سود، مقولات جلد سوم *کاپیتال* تماماً در جلد نخست ریشه بسته‌اند.

اما رابطه‌ی جلد سوم با جلد نخست نه تک‌سویه بلکه متقابل است.^۱ همان‌طور که جلد نخست به‌طور مشخص شرح انضمامی بسیاری از مباحث مطروحه را به جلد سوم ارجاع می‌دهد، جلد سوم نیز از ابتدا تا انتها خواننده را به جلد نخست باز می‌گرداند. در واقع همان‌طور که مدخل «فرآیند انباشت سرمایه» در جلد نخست بیانگر چکیده‌ای از کل بود، مارکس جلد سوم را نیز به همان وجه، با شرحی اجمالی از هر سه جلد کتاب آغاز می‌کند. مراجعات جلد سوم به جلد نخست، چه به‌طور مستقیم، با ذکر دقیق فصول، و چه غیرمستقیم، بی‌شمارند. شاید اشاره به چند نمونه از این موارد برای اثبات چنین ادعایی کافی باشد.

یکی از مواردی که بحث‌انگیز است، موضوع «قیمت هزینه شده» و ارتباط آن با سود است. اولاً، مارکس به اثبات رسانده بود که خود مقوله‌ی «قیمت»، سرشت ارزش را مدفون می‌سازد به طوری که گویا از «فروش» ناشی شده است. «من به چنین توهمی به‌طور مشروح در مجلد نخست، فصل پنجم، پرداخته‌ام.» (ص ۱۲۸) درثانی، زیر عنوان «قیمت»، اخذی از نیروی کار، کار پرداخت نشده، صرفاً به‌سان صرفه‌جویی در هزینه‌ی

^۱ از آنجا که موضوع اصلی متن کنونی جلد سوم *کاپیتال* است، از رابطه‌ی جلد دوم با جلد نخست و نیز جلد سوم با جلد دوم صرف‌نظر شده است.

تولید تجلی می‌یابد. بدین طریق، «کار مازاد، ویژگی خود را از دست می‌دهد. رابطه‌ی مشخص آن با ارزش اضافی پنهان می‌گردد، و همان‌طور که ما در جلد نخست، پاره‌ی ششم، نشان دادیم، این مسأله با معرفی ارزش نیروی کار در دستمزدها، هموار شده و تداوم می‌یابد.» (ص ۱۳۶) بنابراین، «همان‌طور که در مجلد نخست نشان داده شد»، آنچه حجم و یا نرخ ارزش اضافی را تعیین می‌کند، قیمت نیست. (ص ۴۲۳) نهایتاً «همان‌طور که در مجلد نخست نشان داده شد، دستمزد کار، قیمت کار، در نظر اول مفهوم ارزش و نیز قیمت، که کلاً بیانی ویژه برای ارزش است، را نقض می‌کند. قیمت کار^۱ به همان اندازه نامعقول است که لگاریتم زرد.» (ص ۹۵۷)

یکی دیگر از مباحث جنجالی، موضوع نظام اعتباری است. اولاً، تا آن‌جا که به طبقه‌ی کارگر مربوط می‌شود، به گفته‌ی مارکس، نظام اعتباری از آن‌جا آغاز شد که دستمزد کارگر پس از انجام کار، با تأخیر پرداخت شد. (کاپیتال، ۱:۲۷۸) درثانی، کل نظام اعتباری، بدون حرکت پول، قابل فهم نیست. از این‌رو، «همان‌طور که من در جلد نخست، فصل سوم، نشان داده‌ام، این‌که نظام اعتباری در ارتباط با وسیله‌ی پرداخت، در نظام پولی سقوط کند، اجتناب‌ناپذیر است» (ص ۷۰۷) ریشه‌ی کل نظام پولی، حرکت آن، و کارکردش به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت، و الخ، نیز در جلد نخست، در قوانین «گردش ساده‌ی کالا»، نهفته است و حرکت حجم پول‌های در گردش نیز، چه به‌عنوان وسیله‌ی خرید یا پرداخت، توسط مقدار و سرعت دگردیسی‌های کالایی تعیین می‌شود و «همان‌طور که دیدیم، جلد نخست، فصل سوم... خود این دگردیسی‌ها خیلی ساده یک جنبه از کل فرآیند بازتولید است.» (ص ۴۳۶)

آنچه لاقلاً از نکات بالا دستگیرمان می‌شود، پیوستگی اندام‌وار اجزای کاپیتال است. درعین حال هر یک آن اجزاء نیز به خودی خود، یک کلیت است که به واکاوی جداگانه نیازمند است.^۲ اما نوشته‌ی کنونی صرفاً از یک زاویه‌ی معین به جلد سوم کاپیتال

^۱ به معنی خطا در محاسبه، یا بیانی متضاد.

^۲ «هریک از اجزای یک کل فلسفی، دایره‌ای کامل، و به‌خودی خود یک کلیت است. اما در هر یک از این اجزاء به مثابه یک خصوصیت معین یا میانجی‌گر، ایده‌ی فلسفی یافت می‌گردد. دایره‌ای واحد از

می‌نگرد. یعنی همان‌طور که در ابتدای این مقاله تاکید شد، «در گفتار کنونی، مبانی نظری کاپیتال سه فقط در پرتو ساختمان کل کتاب، با رهایی طبقه‌ی کارگر و فرآروی به جامعه‌ای پس‌اسرمایه‌داری مورد توجه قرار گرفته است.» یک وهله‌ی جدید از کنش‌گری اجتماعی و یک مرحله‌ی جدید از شناخت، هردو از دیالکتیک واحدی ناشی می‌گردند. این بدین معناست که با هر برآمد جدیدی در شرایط عینی جهان، کاپیتال به صحنه‌ی تاریخ بازگشته، و سازگاری پیکره‌ی اندیشه‌ی مارکس با عینیت، همچنان ایژه‌ی پژوهش می‌شود.

از این‌رو، پس از سقوط اقتصادی ۱۹۲۹، جلد سوم کاپیتال، به‌ویژه نظریه‌ی بحران‌های ادورای و چیرگی سرمایه‌ی مالی، به‌عنوان موضوعاتی عاجل و انضمامی به دغدغه‌ی پژوهش‌های مارکسیستی تبدیل شدند. اما از سوی دیگر، «کشف» ناگهانی مجلد سوم، به فراگیر شدن گرایش‌هایی منجر گردید که «تجریدهات هگلی» و خصلت «رازآمیز» مفهوم ارزش در جلد نخست را یک‌باره به دور افکنده و مدعی شدند که دیگر نیازی به آن مجلد نیست و شروع از جلد سوم، به خودی خود، کافی است چراکه با «زندگی واقعی» سروکار دارد.

اما در دوران ما، بازگشت به جلد سوم، ویژگی‌های خاص خود را دارد. انتشار دست‌نوشته‌های جلد سوم توسط ویراستاران مجموعه آثار مارکس و انگلس در مگای ۲، به همراه بحران‌های ساختاری سرمایه‌داری جهانی، به‌ویژه در دهه‌ی ۷۰ میلادی و نیز سقوط مالی ۲۰۰۸، عوامل و عناصر شکل‌گیری بازنگری کاپیتال در ابعادی جدید و بی‌سابقه بودند. همان‌طور که در بخش اول این نوشته بازگو شد، روی‌آوری به مارکس در دوره‌ی کنونی نه‌فقط همه‌جانبه‌تر بلکه عمیق‌تر از هر زمان دیگری بوده و کماکان ادامه دارد. پیش‌تر به یکی از جوانب این بازبینی‌ها که بر «ناتمامی» پروژه‌ی مارکس تمرکز دارند به‌اختصار پرداخته شد.

یکی دیگر از جوانب پژوهش‌های کنونی سنجش ویراست انگلس در مقایسه با پیش‌نویس‌های خود مارکس است. درباره‌ی ویراست انگلس، دیدگاه‌های متباین و

آن‌جا که تمامیتی واقعی است، محدودیتی را که به‌عنوان میانجی دارد می‌گسلد و دایره‌ی پهناورتری می‌گشاید. از این‌رو کلیت فلسفی، دایره‌ای در درون دایره‌هاست.» (هگل، منطق کوچک، بند ۱۵)

متضادی وجود دارد. هیچ‌کس انکار نمی‌کند که ویرایش انگلس همه‌ی دست‌نوشته‌های مارکس را به‌طور کامل منعکس نکرده و با تقسیم بندی فصول و پیش و پس کردن برخی از مباحث، و نیز نگارش برخی ملاحظات، تا حدی ساختمان جلد سوم را تغییر داده است. اختلاف نظر بر سر این موضوع است که آیا ویراست انگلس ادراک کاپیتال را با مشکلی اساسی مواجه کرده است و یا این که علی‌رغم تغییرات وارده، در مجموع اختلافی ماهوی با دست‌نوشته‌های مارکس ندارد. اما بررسی چنین مباحثی در ظرفیت نوشته‌ی حاضر نیست.^۱

همان‌طور که در ابتدای این گفتار اشاره شد، مارکس با نگارش کاپیتال هدفی مضاعف را دنبال می‌کرد: یکم، کسب «یک پیروزی علمی برای حزب ما» و دوم، آشکار ساختن «قانون اقتصادی حرکت جامعه‌ی مدرن». در واقع این دو در اساس هدفی واحدند. در این نگاه، وجه عینی و ذهنی چنان درهم تنیده شده است که جدا کردن آن دو فقط به دوپارگی مارکس منجر نمی‌شود - از سویی مارکس انقلابی، و از سوی دیگر، مارکس دانشمند و پژوهنده - بلکه از خود مضامین کاپیتال فاصله می‌گیرد. نکته در این جاست که «مارکس انقلابی» را نمی‌توان صرفاً به اراده‌ی او برای دگرگونی بنیادین روابط اجتماعی سرمایه‌داری فرو کاست. انقلاب اجتماعی و نقش عاملیت سوژه‌ی انقلابی، طبقه‌ی کارگر، از بیرون به دیالکتیک کاپیتال تحمیل نشده است بلکه از منطق درونی آن استخراج شده و ذاتی «قانون

^۱ برای پاسخ به نقد «بی‌رحمانه»ی انگلس، نگاه کنید به:

“Engels' Edition of the Third Volume of *Capital* and Marx's Original Manuscript” by: Michael Heinrich

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1894-c3/editorial/heinrich.htm>

برای بررسی و جمع بندی از نظرات متعارض پژوهش‌گران مختلف، نگاه کنید به نوشته‌ی رچینا روث در زیرنویس شماره‌ی ۲.

پیدا می‌کند. همان‌طور که مارکس نشان می‌دهد: «ما می‌دانیم که در واقع ارزش محصولات کار گذشته صرفاً از تداخل با کار زنده منتج شده است؛ در ثانی، سلطه‌ی محصولات کار گذشته بر کار مازاد زنده فقط تا زمانی که روابط سرمایه، روابط اجتماعی مشخصی که در آن کار گذشته با کار زنده همچون یک بالادست مستقل مقابله می‌کند، پابرجا می‌ماند.» (۳:۵۲۴)

در واقع جلد سوم می‌خواهد به خواننده‌ی خود ثابت کند که تمام دگرذیسی‌های ارزش اضافی در شکل‌های مختلف سود، بهره و اجاره‌ی زمین «صرفاً امتداد بیشتر واژگونی سوژه و ابژه‌اند که در خود فرآیند تولیدی به وقوع پیوسته بود.» (۳:۱۳۶) در منظر مارکس، تمامی نیروهای سوژکتیو کار خود را به مثابه‌ی نیروهای مولد سرمایه نشان می‌دهند. از این‌رو «از سویی ارزش، یعنی کار گذشته‌ای که کار زنده را به انقیاد می‌کشد، در سرمایه‌دار شخصیت می‌یابد، و از سوی دیگر، برعکس، کارگر صرفاً به‌سان یک نیروی کار عینیت یافته، یک کالا. این رابطه‌ی واژگونه، حتی در خود روابط ساده‌ی تولیدی، ضرورتاً مفاهیم واژگون، ذهنیت جابه‌جاشده‌ی چنین وضعی را به ظهور می‌رساند که توسط دگرذیسی و تغییرات خود فرآیند گردش هرچه بیشتر توسعه پیدا می‌کند.» (همانجا) این ادراکات ناسره و کاذب، حاصل «ضروری» شیوه‌ی واژگونه‌ای است که «قوانین درون‌ماندگار تولید سرمایه‌داری» به خود تجلی می‌بخشند. (۳:۳۳۲)

پس «مانع حقیقی بر سر راه تولید سرمایه‌داری» که در بحران‌های ادواری تجسم می‌یابد، تصرف کار مازاد است. «به‌طور کلی آنچه انبساط و انقباض تولید را تعیین می‌کند، تناسب بین کار پرداخت‌نشده و کار عینیت‌یافته است.» (۳:۳۶۷) برعکس، آنچه باید تعیین‌کننده باشد، «نیازهای اجتماعی است؛ نیازهای انسان‌های اجتماعی شده.» از این‌رو، سرمایه، «عناصر یک صورت‌بندی نوین را به‌وجود می‌آورد» به وجهی که آن کار مازاد در یک شکل عالی‌تر اجتماعی ترکیب شده و کل زمانی که صرف تولید مادی می‌شود کاهش پیدا می‌کند. بنابراین، پیش‌شرط دست یافتن به این تحول عظیم، به آنچه مارکس «روح انسانی کار جامع» می‌نامد (۳:۱۹۹)، با کوتاه شدن کار ضروری به حداقل ممکن «با صرف حداقل انرژی و در شرایطی که شایسته و متناسب با طبیعت انسانی باشد» (۳:۹۵۸) امکان‌پذیر می‌گردد.

«قلمرو حقیقی آزادی - تکامل توان‌مندی‌های انسان به‌مثابه‌ی هدفی در خود - در جایی آغاز می‌گردد که کارِ تعیین‌یافته توسط ضرورت و اقتضای بیرونی پایان یافته باشد که بنا به ماهیت خود، در ورای عرصه‌ی تولید مادی فی‌نفسه قرار دارد... اما فقط برپایه‌ی آن قلمروی ضرورت شکفته می‌شود.» (۳:۹۵۹)

منابع:

Karl Marx, *Capital*, Volume I, Vintage Books, 1977
 Karl Marx, *Capital*, Volume III, Vintage Books, 1981
 Karl Marx, Frederick Engels, *Collected Works*, Volumes 40 to 46, Lawrence & Wishart, Electric Book, 2010
 Georg Hegel, *Logic*, Oxford University Press, 1978
 Raya Dunayevskaya, *Marxism and Freedom*, Pluto Press, 1975